

دین و اسطوره در اندیشه فردوسی

بہجت السادات حجازی

عضو هیات علمی دانشکاه شهید باهنر کرمان

چکیده:

فردوسی بنیاد سترگ حماسه سرای این مرز و بوم می‌باشد و در تجسم اسطوره‌های ایرانی جهت احیای هویت فرهنگی و ملی و اعتلا بخشیدن به ارزشهای انسانی و آرمانی بر مبنای آئین مذهبی، مقام اول را به خود اختصاص می‌دهد. اگر چه شاهنامه به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود، ولی وی بین اسطوره‌ای خود را - ولو به صورت خفیف و کم رنگ تر - در بخش پهلوانی و تاریخی نیز تمیم می‌دهد. باور برخی متفکرین و اندیشمندان علم اساطیر این است که اسطوره و دین همانندی‌های بسیاری دارند. نگاه فردوسی در شاهنامه به اسطوره و دین، تلفیقی از واقع بینی و آرمان گرایی است. او بین اسطوره‌های اهریمنی و اهورایی فرق می‌نهد و بر آن است تا حقایق ماورایی را در زبان رمزی و تمثیلی و در قالب اسطوره بیان نماید. ناهمسانی الگوهای اساطیری ایران و سایر ملل در دو حوزه «دین» و «اخلاق» تجلی می‌کند. در اساطیر یونان خدایان منفعل و دارای صفات پست می‌باشند. ولی در اندیشه فردوسی مهر جاودانگی بر پیشانی اسطوره‌های درخشان و مثبت چون فریدون، سیاوش، گیو، کیخسرو و... نهاده می‌شود و نیز اعتقاد او به خدای واحد بر مبنای دین ابراهیمی، قطعاً، یکی از علل ماندگاری شاهنامه بر تارک اساطیر جهان می‌باشد.

واژگان کلیدی: فردوسی، اسطوره، شاهنامه، دین، ایران، یونان.

Archive of SID

از آنجا که ادبیات از بین سایر هنرهای ابداعی و خلاق در حفظ اساطیر هر سرزمینی بسیار حائز اهمیت بوده است و فردوسی نیز بنیاد سترگ حماسه سرایی این مرز و بوم می‌باشد، به جرأت می‌توان اذعان کرد که وی در حفظ و تجسم اسطوره‌های ایرانی جهت احیای هویت فرهنگی و ملی و اعتلاء بخشیدن به ارزش‌های انسانی و آرمایی بر مبنای آیین مذهبی، مقام اول را به خود اختصاص می‌دهد.

توجه فردوسی به نمادهای اسطوره‌ای و دینی در قالب ادب حماسی، در نهایت، چشمه زلال عرفان را بر زمین حماسه جاری می‌سازد. یکی از وجوه مشترک حماسه و عرفان شرق و غرب، صرف نظر از اینکه همواره خاستگاه اصلی این دو نوع ادبی مشرق زمین بوده است، گرایش ذاتی و فطری انسان به خلود، بقاء و جاودانگی است.

فردوسی در شاهنامه، بیش از هر چیز، به این رویکرد مینوی می‌پردازد و اگر عناصر اساطیری، پهلوانی و تاریخی را با نظرگاه آیینی خود درهم می‌آمیزد، قصد او سیراب کردن عطش جاودانگی نوع انسان و خود نوعی اوست. او این جاودانگی را در نیکی، عدالت خواهی و سخنان ماندگار جستجو می‌کند:

بیا تا جهان را به بد نسپریم	به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دنیا و کاج بلند	نخواهد بدن مر ترا سودمند
سخن مانند از تو همی یادگار	سخن را چنین خوار مایه مدار
نگه کن کجا آفریدون گرد	که از پیر ضحاک شاهی ببرد
به بد در جهان پانصد سال شاه	به آخر شد و ماند ازو جایگاه
برفت و جهان دیگری را سپرد	بجز حسرت از دهر چیزی نبرد
چنینیم یکسر که و مه همه	تو خواهی شبان باش و خواهی رمه

میگل داوانامونا می‌گوید: «اگر داعیه نویسنده، نقاش و مجسمه ساز این باشد که صرفاً برای دل خود، هنرش را عرضه کند، دروغگوی محض است. حتی نویسنده ناشناس

کتاب عرفانی سیره مسیح - که بسیار مورد توجه مسیحان بود - در پی جاودانگی روح بوده است» (داوانامونا، ص ۸۸-۹)

هدف فردوسی از بیان داستان‌های گوناگون اسطوره‌ای، غوطه ور کردن مخاطب‌های خود در دریای ژرف افسانه‌های موهوم، خیال‌انگیز و سرگرمی محض نیست؛ بلکه افزونی دانش و خردمندی و دین باوری را دنبال می‌نماید:

نباشی بر این گفته هم داستان	که دهقان همی گوید از باستان
خردمند کین داستان بشنود	به دانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری	شود رام و کوتاه کند داوری

اگر چه شاهنامه را به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که فردوسی حتی به قسمت‌های پهلوانی و تاریخی نیز بینش اسطوره‌ای خود را - ولو به صورت خفیف‌تر و کمرنگ‌تر - تعمیم داده است؛ خصوصاً در داستان اسکندر که در مرز قسمت پهلوانی و تاریخی شاهنامه جای گرفته است. به همین جهت مطالب ضد و نقیضی که در شاهنامه راجع به شخصیت اسکندر و امثال او آمده، از یک سو ریشه در تفاوت منابع مورد استفاده فردوسی دارد و از سوی دیگر همین فراگیری تشکر اساطیری او را حتی در قسمت تاریخی نشان می‌دهد.

تعریف اسطوره

همه علمای جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، دین‌شناسی، ... سعی کرده‌اند هر کدام به نوعی اسطوره را تعریف و تبیین می‌نمایند. همه این نظریات مشابه هم نیستند، ولی ریشه‌های مشترکی در دیدگاه آنان نسبت به اسطوره یافت می‌شود.

از آنجا که اسطوره با موضوع بیشتر دانش‌ها پیوند دارد؛ نمی‌توان به راحتی دریافت هیچ کدام از آنان از اسطوره را کاملاً رد کرد. از سوی دیگر در فرهنگ‌های متفاوت، تعبیرهای خاصی از اسطوره وجود دارد و در بین اساطیر و باورهای قومی ملل نیز، با

وجود شباهت‌های بسیار، تفاوت‌های در خور تأمل وجود دارد. از این رو دست یافتن به یک مفهوم واحد در مورد اسطوره و یکسان شمردن اساطیر اقوام و ملت‌های گوناگون، کاری عبث و غیر منطقی است.

واژه اسطوره را اغلب فرهنگ‌ها، عربی و به معنای داستان‌های دزوغ و بی سامان، افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان قدیم دانسته‌اند. (دهخدا، ذیل واژه اسطوره) برخی نیز آن را غیر عربی و مأخوذ از زبان‌های دیگر می‌دانند. "شاید این واژه از زبان یونانی یا لاتینی به تازی برده شده باشد و دگرگون شده واژه یونانی و لاتینی «هیستوریا» باشد که به معنی سخن و خبر است، یا جستجوی راستی است..." (کزازی، ص ۱-۲)

تیلو راستیونسون و میرچالایاده اسطوره را کنش‌های موجودات فزا طبیعی در صحنه گیتی می‌دانند. از نظر آنان، اساطیر حقیقی و قدسی اند؛ زیرا واقعیت را تعیین می‌کنند. (ضیمران، ص ۲۲)

برخی محققان بر این باورند که حتی در دوره مدرنیته زمان اسطوره سپری نشده است. استیونسون می‌گوید:

«تاریخ چیزی جز اسطوره نیست... آدمیان در گستره اسطوره تاریخ زیست می‌نمایند. بدین معنا که پیوسته در معرض افسون نیروهای مینوی و تذکار رویدادهای شگرف قدسی قرار دارند...» (ضیمران، ص ۲۴)

یکی از متفکرین می‌گوید: «اساطیر حکایت افسانه‌هایی است از «فرهنگ عامه» که مبنای منطقی و حقیقی ندارند و در آن‌ها عوامل غیر بشری که غالباً قوای طبیعت هستند موثر می‌باشند که در نظر اقوام ابتدایی به مفهوم تمثیلی تجسم پیدا می‌کنند. این اساطیر بیشتر در ضمن معتقدات ادیانی دیده می‌شود که خدایان گوناگونی به صورت و شکل نیمه انسان در آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. علم به قصص و افسانه‌های ملل دیگر را نیز اساطیر آن قوم خوانده‌اند، مانند داستان‌های پهلوانی رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی و قصه‌های پهلوانان و خدایان هندی در کتاب مهابا را تا و رامایانا» (منشکور،

سارتر در مورد اسطوره چنین نظر می‌دهد: «اسطوره در معنای عادی کلمه، افسانه‌ای است که خود به خود و به صورت طبیعی پا گرفته باشد و اعتقادات جماعتی از مردم را نسبت به خدایان و دیگر شخصیت‌های فوق طبیعی یا به اصل و نسب و تاریخ شان و به قهرمانان آن یا به منشأ و مبدأ جهان تجسم و تجسد دهد. در معنای دقیق‌تر، اسطوره تجسم آرمانی آینده است؛ یعنی تصویری عینی است «با شخصیت‌های عینی» از آگاهی انسان نسبت به آنچه فعلاً در حیطه تسلط او نیست و باید در زمینه‌هایی از طبیعت یا جامعه - که هنوز مهار نشده است - تحقق یابد.» (هادی، ص ۶۱)

در مورد خاستگاه اسطوره‌ها نیز نظریات گوناگونی وجود دارد. یک دیدگاه آن را بیرون از وجود انسان و در پیوند با طبیعت، جامعه و خدایان مورد پرستش، جستجو می‌کند؛ از جمله ماکس مولر، دانشمند برجسته آلمانی، می‌گوید: «اساطیر یک بیماری زبان است در دورانی که زبان برای بیان مفاهیم مجرد هنوز توانایی نداشته است، از پدیده‌های جوی و آسمانی و خورشید و... خدایانی ساخته شده است و بعدها در اثر جابجایی فرهنگ‌ها اسطوره‌هایی از آن‌ها پرداخته شده است...» (هادی، ص ۴۳-۴)

مالینوفسکی بر این باور است که «اساطیر را باید مینشورهایی برای رسوم و عادات پرستش و نهادها یا اعتقادات و مراسم و مناسک دانست...» (هادی، ۴۴-۵) میرچا الیاده اسطوره را نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی می‌داند که در زمان اولین (زمان شگرف هدایت همه چیز) رخ داده است. «در نتیجه مقصود و هدف تمام اساطیر باز آوردن و فراخواندن این زمان آغازین، یا باز قرار گرفتن عملی در این زمان است که این در حقیقت بازگشت به اصل و مبدأ مینوی هستی است.» (هادی، ۴۴-۵)

دیدگاه دیگر، منشأ اسطوره را درون انسان و ضمیر ناخودآگاه او می‌داند؛ که می‌توان به نظر فروید و یونگ در این زمینه اشاره کرد.

«فروید اسطوره را در ردیف رویا می‌داند و معتقد است که اساطیر بازمانده خاطرات

و توهمات و آرزوهای وازده ملت‌ها و در حکم رویاهای متمادی انسان در دوران جوانی اوست. اسطوره با عقده‌های ابتدایی انسانی مرتبط است و عبارت است از خاطره آداب و رسومی که در جامعه‌های بدوی معمول و رایج بوده است، اما بعد ممنوع شده و به تدریج سرکوفته شده به صورت آرزوهای نگفتنی در ناخود آگاه باقی مانده است.» (هادی، ۴۶-۷)

و اما دریافت یونگ از اسطوره عمیق‌تر و جامع‌تر از نظریه فروید است. یونگ می‌گوید:

«اسطوره از اساس پدیده‌ای روانی است که ماهیت روح را آشکار می‌کند. اسطوره به انسان سرگشته توضیح می‌دهد که در ناآگاهی چه می‌گذشته و آنچه می‌گذشته چرا ماندگار مانده است. اسطوره بیان نمادینی است از درام ناهشیار درون روان آدمی که به وسیله فرافکنش در اختیار آگاهی بشر قرار می‌گیرد و در رویدادهای طبیعی منعکس می‌گردد.» (موزنو، ص ۱۹)

رابطه دین و اسطوره

عدم هماهنگی در تعریف واحد از اسطوره و برداشت‌های ضد و نقیض از این موضوع، سبب شده است که گاه اسطوره به معنای یک امر کاملاً غیر واقعی، دروغ و برخاسته از توهم و خیالات درونی انسان تعریف می‌شود و گاه به صورت یک پدیده کاملاً مقدس و ماورایی که حلقه اتصال عالم ناسوت به عالم ملکوت است.

ولی به نظر می‌رسد که اسطوره یک پدیده نیمه واقعی و نیمه حقیقی است که در طول روزگاران دراز با آرمان و تخیلات و یا خرافات عجیب شده است و در بطن هر اسطوره حقیقتی نهفته است که به ابتدای زمانی که یکتا پرستی و توحید در اندیشه انسان - همان انسان اولیه - وجود داشته است، بر می‌گردد.

بنابراین عصر دین مقدم بر عصر اسطوره است و دین همان اسطوره نیست؛ بلکه

اسطوره همان دین پنهان شده در پوشش افسانه‌ها و خرافات و اباطیل است که حرکت انسان موحد را به سمت شرک و کثرت‌گرایی سوق داده است.

به همین دلیل در تمام آیاتی که در مورد اساطیر در قرآن آمده است، همواره این مشرکین هستند که در مقابل پیامبران ساز مخالف می‌زنند و حقایق عمیق آسمانی را به گمان اسطوره بودن باور نمی‌کنند،

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَهِيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ كَذِبٌ يُجَادِلُونَ كَذِبٌ أُولَٰئِكَ كَفَرُوا لَنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»

معنی آیه: «بعضی از آن‌ها به سخن تو گوش فرا دادند ولی پرده بر دل‌های شان نهاده‌ایم که فهم آن نتوانند، کرد و گوش‌های آن‌ها از شنیدن حق سنگین است که اگر همه آیات الهی را مشاهده کنند باز ایمان نیاورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله گویند: این آیات چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.» (انعام / ۲۵)^۱

جالب آنکه خود قرآن هیچ‌گاه اسطوره‌ها را نه تأیید و نه تکذیب می‌نماید هر چند واژه اسطوره در قرآن به معنای افسانه‌های خرافی و غیر عقلانی به کار رفته است، شاید سکوت قرآن در تکذیب و رد اسطوره‌ها تلویحاً صحه‌ای بر نیمه واقعی و نیمه حقیقی بودن آن‌ها باشد؛ بدین معنا که عقاید دینی گذشته با اساطیر آمیخته شده و باورمندی افراد به صحت آن‌ها کاهش یافته است.

نقش پیامبران در طول تاریخ، تفکیک حقیقت از توهم، خیال و خرافات، و راهبری بشریت از دنیای ظلمانی کثرت‌گرایی به جهان نورانی توحید و یکتا پرستی بوده است.

توجه به اسطوره‌ها و اسطوره‌سازی حکایت از تمایل انسان به یک امر غیر طبیعی و ماورائی دارد. بنابراین حتی در «وثنیت» (داشتن تصور استقلالی نسبت به موجوداتی که خود مخلوق و محدود هستند) یک نوع حقیقت‌جویی دیده می‌شود؛ ولی آن حقیقت‌جویی که به انحراف کشیده شده و انسان ذاتاً موحد و یکتانگر را به اسارت و

پرستش‌گری کثرت و ادا داشته است. شاید هم ضعف و ناتوانی از درک و دست یافتن به ذات لایتنهایی، باعث شده که موجودات طبیعی و مادی را - در همان حال که در ژرفای دل خود به الوهیت‌شان باور ندارد - به معبودی برگزیدند. از این رو قرآن می‌گوید:

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ...»

معنی آیه: «اگر از مشرکین سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ البته می‌گویند خداوند [خلق کرد]». (لقمان / ۳۱)

نگاه فردوسی به اسطوره و دین، تلفیقی از واقع بینی و آرمان‌گرایی است. فردوسی از میان اسطوره‌های متعدد اهورایی و اهریمنی به گزینی کرده، اسطوره‌های مینوی را با فرّ ایزدی به عالم نورانی وحدت پیوند می‌زند و بشریت را به تقدیس آنچه که با این عالم به نوعی همانندی دارد، بر می‌انگیزد. در واقع فردوسی بر آن است که حقیقت پرستی و یکتانگری را جایگزین اسطوره‌گرایی نماید. فرّ ایزدی - که همواره سایه بر بهترین‌ها می‌افکند - همان جاذبه معنوی مردان آسمانی و مهم‌ترین عامل کثرت زدایی و وحدت بخشی به باورهای اعتقادی است.

البته فرّ و فرّه علاوه بر شاهنامه در متون دیگر نیز به کار رفته است؛ در آیین‌های دینی نفوذ کرده و علم لدنی، تایید خدایی و ماندن آن نامیده شده است. (راشد محصل، ص ۳۸۶-۳۵۷)

اگر بتوانیم فرّ ایزدی را همان علم لدنی یا «هدایت به امر» - که در قرآن برای بعضی از پیامبران و در اعتقاد شیعه برای همه امامان لحاظ شده است - بدانیم؛ تنها تفاوت این دو در تغییر پذیری و ثبات آن‌ها است. فرّ گاهی به دلیل عدم شایستگی فرد، از او جداگشته، به دیگری منتقل می‌شود؛ چنانچه جمشید در نهایت نمی‌تواند این فرّ را نگهدارد. ولی علم لدنی و هدایت به امر در پیامبر و امامان معصوم امری کاملاً ثابت و تفکیک‌ناپذیر است.

اگر چه در نهاد و باطن هر اسطوره حقیقتی نهفته است، ولی این سبب نمی‌شود که

نیروهای مابوراء طبیعت در قالب اسطوره تحلیل شوند و داستان‌های حقیقی با داستان‌های اساطیری یکسان شمرده شوند؛ چنانچه برخی متکلمین مسیحی معاصر حکایت‌های انجیل را مصادیق بارز اسطوره می‌شمارند. در این مورد سن. اس. لوئیس به اسطوره اعظم - یعنی حلول روح خداوند در وجود مسیح - اشاره می‌کند و می‌گوید: «خداوند از سر عشق به آدمیان، به این خاکدان گام نهاد، زندگی کرد و سپس به صلیب کشیده شد؛ تا آدمیان را از ورطه گناه و ظلمات نجات بخشد.» (ضمیران، ص ۸)

در حالی که قرآن غبار از چهره اسطوره مسیح می‌زداید و نور حقیقت او را در اندیشه‌ها ساطع می‌کند؛

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبَوْهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.»

معنی آیه: «وگفتند که ما عیسی رسول خدا را کشتیم در صورتیکه او را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بزرگ آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند.» (سنا، ۱۵۷/)

عده‌ای چون پیروان داروین و فروید مدعی‌اند: «فرهنگ از مراحل چون جادو و دین گذر نموده و در طی روند تکاملی خود به دستاوردهای دانش امروزی نائل آمده است. او این پویه را با رشد و بلوغ کودکان قیاس نموده و مدعی است که جوامعی که مراحل خردی را پشت سر گذارند، دیگر به اسطوره نیازی نخواهند داشت، یعنی اسطوره نیازهای جوامع ابتدایی غیر پیشرفته را برآورده می‌سازد و حال آنکه در جوامع پیشرفته بلوغ فرهنگی نیاز به اسطوره را مرتفع می‌سازد.» (ضمیران، ص ۱۸)

این‌ها در تصور و گمان خود، دین و اسطوره را یکی پنداشته‌اند، لذا می‌بینیم که در دوره مدرن عقل‌گرایی محض و انسان‌محوری در اندیشه انسان امروزی مطرح می‌شود، غافل از اینکه اولاً دین و اسطوره به فرض داشتن شباهت‌هایی یکی نیستند،

ثانیاً پیامد مدرنیسم، پست مدرنیسم بود؛ بدین معنا که بشر خردمندی فاقد دین باوری را زمینه ساز سعادت خود نیافت و اکنون سعی دارد با تلفیق دانشوری و دین باوری، حیات خود را باور سازد.

نمودهای تفکر اسطوره‌ای را حتی در عصر حاضر نیز می‌توان مشاهده کرد. الیاده بر این باور است که "در جهان بینی مدرن نیز می‌توان عناصر اسطوره‌ای را در عرصه سیاست، فرهنگ و جامعه به وضوح ملاحظه نمود؛ مناسک، مراسم تدریس و آموزش نیز ریشه در کارکردهای اسطوره‌ای دارند." (ضمیمان، ص ۲۲-۳)

بدون شک فردوسی نسبت به این قضیه که اسطوره و دین به فرض داشتن شباهت‌ها، همانند و همسان نیستند و عصر دین مقدم بر عصر اساطیر است، کاملاً آگاهی داشته است و شاید به همین جهت با شهامت و صراحت تمام در ابتدای شاهنامه - صرف نظر از عادت اکثر شاعران - باورهای دینی و اعتقادی خود را به زیبایی بیان داشته است و سپس به شرح داستان‌های اساطیری پرداخته است و در خلال همان داستان‌ها نیز اشاره‌های زیادی به مینوی بودن اسطوره‌ها دارد.

بینش توحیدی در شاهنامه در سه جا به زیباترین شکل تجلی پیدا کرده است:

۱ - در باورهای دینی خود فردوسی (به عنوان نماینده برجسته یکتا پرستان):

خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
به بسینندگان آفریننده را	نسینی مرنجان دو بسیننده را

۲ - در زبان قهرمانان و پهلوانان:

با همه زوزمندی هیچ کدام از آنان به نیروی خود متکی نیستند. چنانچه رستم به گاه ناتوانی در نبرد با شهراب به درگاه یزدان ناله و زاری سر می‌دهد تا نیروی از دست رفته را باز یابد.

به یزدان بنالید که ای کردگار بدین کار بنده را باش یار
همان زور خواهم که آغاز کار مرا دادی ای پاک پروردگار
بدو باز داد آنچه آن کش بخواست بنیفزود زور تن آنکش بکاست
و یا بیژن به هنگام خلوت اسارت چاه، خطاب به کردگار بخشنده دادگر می گوید:
زهر غم تو باشی مرا دستگیر توزن بر دل و چشم بد خواه تیر

۳- در ستایش و نیایش زمامداران:

کی کاووس وقتی قد و بالای سیاوش را به هنگام بازگشت از زابلستان و رانداز می کند،

بسی آفرین بر جهان آفرین بخواند و بمالید رخ بر زمین
همی گفت که ای کردگار سپهر خداوند هوش و خداوند منهر
همه نیکویی ها به گیتی زتست نیایش ز فرزند گیرم نخست
و یا از زبان اسفندیار می گوید:

ستایش گرفتم به یزدان پاک کزویست امید و زویست پاک
فردوسی از بیان اسطوره ها دو هدف را دنبال می نماید:

۱- مترصد آن است که با یاد آوری اصل جهان و چگونگی آفرینش و ظهور تمدن در ایران، اقتدار ملی و عظمت و شکوه تاریخی، به این سرزمین تولدی دوباره ببخشد.
۲- هدف دیگر او در سراسر شاهنامه، احیای آن دسته از ارزش های انسانی و اخلاقی است که به طاقچهٔ نسبیان سپرده شده بودند. فردوسی سی سال رنج نبرد تا صرفاً داستان هایی را به نظم بکشد که حقیقت و واقعیت آن ها به زرق و برق او هام و تخیلات ملیس شده باشد، بلکه هدف او بیان حقایق ماورائی به زبان رمزی و تمثیلی بود؛ چنانچه می گوید:

تو مردیو را مردم بدشناس کسی کو. ندادد ز یزدان سپاس

هر آنکو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمرش آدمی

همانندی‌های الگوهای اساطیری و دینی

مهم‌ترین وجه مشترک اساطیر و ادیان توحیدی این است که هر دو به حقایق برتر اعتقاد دارند (پارسا، ص ۷۱)؛ اعتقادی که محور اصلی افکار فردوسی در شاهنامه می‌باشد. یکی از دلایل تقدم دین بر اسطوره، این است که بسیاری از الگوهای اساطیری - از قبیل آیین‌های رازآموزی بازگشت به زهدان برای تولدی تازه - برگرفته از الگویی دینی بوده است که کاملاً طبیعی و واقعی بوده و اراده خود فرد و طرح و نقشه او به هیچ وجه در انجام آن دخیل نبوده است.

قبل از هر چیزی به این آیین‌های رازآموزی نمادین اشاره خواهد شد. میرچا الیاده می‌گوید:

در این آیین‌های رازآموزی به نوجوانان و یا کسانی که داوطلب بازگشت به اصل خود یا مرحله جنینی هستند در مراسمی گفته می‌شود که در ظرفی خالی به شکل گاو ماده داخل شوند و مدت سه شب آنجا بمانند و گفته می‌شود که مربی پسر بچه را به جن تبدیل می‌کند و پس از پایان زمان تعیین شده بیرون می‌آید، در حالی که در حکم نوزادی است که دوباره متولد شده است. اما این ولادت جسمانی نیست، بلکه به معنی حقیقی تولد مجدد عرفانی است. الگوهای اساطیری که متضمن بازگشت به زهدان هستند ماجراهای قهرمانان یا ساحران و شمنهایی را نقل می‌کنند که این عمل را نه به صورت رمزی، بلکه واقعی انجام داده‌اند، مانند بلعیده شدن قهرمان توسط غول دریایی و خروج پیروزمندان او و یا خروج از دهانه پرخوف و خطرناک غاری...» (الیاده، ص ۸۸)

اما در عالم واقعیت نمونه‌های عینی این تولید عرفانی را در زندگی پیامبران الهی مشاهده می‌کنیم. گوشه‌گیری و انزوا محدود آن‌ها از جامعه زمان خود و پناه بردن به غارها در دل کوه برای راز و نیاز و یا بلعیده شدن حضرت یونس توسط نهنگ، افتادن

یوسف به چاه و به زندان عزیز مصر، جستجوی خضر در ظلمات به دنبال آب حیات، همه رمز یک تولد تازه هستند؛ که البته تفاوت این‌ها با الگوهای اساطیری در این است که برخلاف الگوهای اساطیری، طرح و نقشه قبلی بشری به هیچ وجه در کیفیت و چگونگی وقوع و شکل‌گیری این حوادث دخالت ندارد و الگوهای اساطیری در واقع تقلیدی از همین الگوهای حقیقی دینی هستند.

مطالعه و پژوهش در خاستگاه اولیه اساطیر و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها، نشان می‌دهد که سعی در تلفیق عناصر دینی با الگوهای اساطیری برای حفظ و تداوم آن‌ها نشان از پیوند دین و اسطوره دارد. اصولاً هر چه این پیوند "برای زندگی انسان مفیدتر باشد، میزان ماندگاریش بالاتر است. مرگ همه پهلوانان روین تن در اساطیر به تصویر کشیده شده است ولی بشر آرمان‌گرا رمز جاودانگی آنها را در پیوند با دین یافته است. چنانچه یاد رستم در مقابله با حکام عرب می‌تواند الهام بخش قدرتمندی و صلابت باشد و به همین دلیل در رستم نامه‌ها رستم به دست حضرت (ع) مسلمان می‌شود." (هادی، ص ۴۰)

داستان بسیاری از شخصیت‌های قهرمانی اسطوره‌ای بر اساس داستان‌های واقعی پیامبران است که در کتب آسمانی تورات، انجیل و قرآن با مشابهِت‌های فراوان ذکر شده است. چنانچه "داستان گذاشتن موسی در سبد جگنی و انداختن آن در رود نیل می‌تواند بر اساس یک سنت تاریخی بنا شده باشد و به موازات این داستان، داستان‌هایی درباره سارگن، کورش، رومولوس، رموس و سایر قهرمانان خیالی مشهور ساخته شده باشد." (هادی، ص ۶۹).

جالب توجه آنکه حتی آیین‌های سحرآمیز اسطوره نیز، در بطن خود، صرفاً در ارتباط با جهان مینوی است که به نتیجه مطلوب منتهی می‌شوند و همین نشان می‌دهد که اسطوره به یاری اندیشه‌های الهی است که کارکرد خود را در زندگی بشر قوت می‌بخشد. چنانچه "خواندن سرودهای سحرآمیز که یادآور اصل آفرینش یک پدیده می‌باشد؛

همراه با تقاضای ملتسمانهٔ شمن از خدایا برای اینکه آفرینش را دوباره تجدید نماید برای درمان بسیاری از بیماریهای اقوام کهن شیوه‌ای مرسوم بوده است. (الیاده، ص ۳۸)

وجود شباهت‌های بسیار میان آیین‌های اساطیری و دینی، نشان از تاوژائی بودن آن‌ها دارد، به گونه‌ای که ذکر اوزاد و تلقین به پدیده‌ها - اعم از گیاه، انسان و حیوان - در این آیین‌ها می‌تواند در تغییر و تکوین آفرینش تاثیر داشته باشد. انجام مناسک عبادی و اذکار و اوزادنی که در شرع تعیین شده نیز در نیرو بخشیدن به آدمی، و در کمک به تمرکز و تطییف درون او بسیار سودمند است.

زسی در قبیله Osageها در شمال آمریکا به خوبی این معنا را می‌رساند که اسطوره در آفرینش کیهان الگوی نمونه هر خلقی تلقی می‌شود. در این قبیله به هنگام تولد هر نوزاد، مردی را که با خدایان صحبت داشته است، فرا می‌خوانند. وی چون به خانه زانو رسیده، در برابر نوزاد، تاریخ خلقت عالم و جوانوران زمین را حکایت می‌کند... هدف و موضوع این تکرار، آشنا کردن نوزاد به طریق آیینی، مطابق با آیین، با واقعیت متبرک جهان و فرهنگ و در نتیجه معتبر شناختن و تصدیق وجود او، با اعلام مطابقت داشتن آن با نمونه‌ای اساطیری است. (الیاده، ص ۴۲)

دقیقاً مشابه این مراسم در فرهنگ اسلام به عنوان یک عمل مستحبی وجود دارد. در هنگام تولد، معمولاً نوزاد را به دست پیر روحانی و یا فرد با تقوایی می‌دهند تا در گوش او اذان و اقامه بگوید؛ که در واقع نوعی آشنایی با واقعیت متبرک هستی - یعنی ذات باریتعالی و بعد از آن وجود مقدس رسول اکرم (ص) - می‌باشد.

تجدید اسطوره از راه برگزاری مراسم نیایشی، برای رجوع به اصل ژمائی است که نخستین بار در ریچه‌ای از جهان مینوی به جهان خاکی باز شده است و یاد آوزی آن زمان می‌تواند آفرینش تازه‌ای در راستای آرزوها و خواسته‌های بشری ایجاد کند. چنانچه خدایا می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا... إِنَّ فِي

ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»

معنی آیه: «و به راستی موسی را با معجزات خویش فرستادیم که قومت را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی بازبر، و آنان رایه یاد ایام ... بینداز، که در این برای هر شکیبای شاکری عبرت‌هاست.» (ابراهیم / ۵)

این آیه یادآوری ایام شکوهمند فیض رسانی خداوند به انسان‌های غافل را به عنوان یکی از وظایف حضرت موسی (ع) بیان می‌نماید.

یکی دیگر از این همانندی‌ها، اعتقاد به پل «چینود» در پندهشن (بهار، ص ۲۸۸-۲۹۰) و پل «صراط» در باورهای دینی مسلمین است. یگانه تفاوت این دو، آن است که اندیشه مذکور در اولی رنگ اساطیری گرفته و با کثرت‌گرایی آمیخته می‌شود؛ می‌گوید مردم از روی پلی باید عبور کنند که ایزدان بر روی آن قرار دارند و زیر آن دوزخ است، در حالی که پل صراط همان حقیقت ناب نجات یافته از قالب اسطوره پندهشن است. همانندی‌ها حکایت از این دارد که حقیقت از ابتدای خلقت آدم در پوشش‌ها و شکل‌های متفاوت پنهان شده و رسالت و وظیفه اصلی پیام آوران الهی کمک به تولد آن حقیقت از دل اساطیر بوده است.

همانندی الگوهای اساطیری

نه تنها بین الگوهای اساطیری و دینی بلکه بین اساطیر ملل گوناگون نیز وجوه مشترک بسیاری وجود دارد. البته این موضوع بسیار گسترده است که خود بحث و فحص جداگانه و مستقل می‌طلبد و در اینجا فقط با نمونه‌ای از موارد بسیاری شمار این همانندی اشاره می‌شود. میرچا الیاده می‌گوید: «تکرار اساطیر تویمی استرالیایی، حاکی از نوعی معرفت باطنی است که با قدرتی ساحرانه و دینی ملازم می‌باشد. به نظر وی مردمان کهن بر این باور بوده‌اند که شناخت اصل یک شیء، یک حیوان، یک نبات برابرست با کسب قدرتی سحرآمیز که به برکت آن می‌توان بر آنها تسلط یافت و به اراده و دلخواه

خود تکثیر و تولیدشان کرد.» (الیاده، ص ۲۳)

غرض فردوسی نیز در نقل داستان‌های اساطیری، فارغ از احیای هویت ملی، در اصل، پی بردن به اصل آفرینش و خلقت انسان برای تسلط بر جهان هستی و مقابله با نیروهای اهریمنی است.

علت اینکه پهلوانان شاهنامه در جنگ نام خود را از دشمن مخفی می‌کنند، همان قدرت ساحرانه و دینی می‌باشد. در الگوهای اساطیری پهلوانی، نام پهلوان به منزله رمزی است که تمام وجود او را در برمی‌گیرد و دشمن نباید این رمز را کشف کند؛ اگر این رمز فاش شود، دشمن بر او سلطه خواهد یافت.

در نبرد رستم و سهراب، رستم نام خود را مخفی می‌کند:

چنین داد پاسخ که رستم نیم	هم از تخمه سام نیم نیم
که او پهلوانست و من کهترم	نه با تخت و گاهم نه با افسرم

از آنجا که یونگ اسطوره را پدیده‌ای روانی و خاستگاه آن را ناخودآگاه درون انسان می‌داند، طبیعتاً شباهت‌ها و همانندی‌های بسیار اساطیر ملل امری بدیهی و روشن است.

ناهمسانی‌های الگوهای اساطیری

نظر به اینکه الگوهای اساطیری ایران با سایر ملل، خصوصاً یونان، ضمیم و وجود همانندی، ناهمسانی‌های بسیاری نیز وجود دارد - که ریشه در تفاوت جهان بینی آفرینندگان اسطوره‌ها دارد - لازم است به این تفاوت‌ها در حوزه اخلاق و بینش توحیدی مختصراً اشاره شود: ۱- اولین ناهمسانی در پیوند میان اساطیر و ارزش‌های اخلاقی نهفته است. البته در این مورد نظرها مختلف است. برخی اسطوره را فراتر از مسائل عقلانی و اخلاقی می‌دانند و می‌گویند نباید اسطوره‌ها با محک عقل و اخلاق سنجیده شود؛ زیرا چه بسا بسیاری از رفتارهای قهرمان اسطوره در زمانی بر خلاف هنجارهای یک جامعه باشد و در زمانی دیگر کاملاً موافق جلوه کند.

از سوی دیگر کستانی چون برویسیلا، مایینوفسکی و میرچا الیاده خلاف این نظر را دارند. مایینوفسکی می‌گوید:

«... اساطیر و آیین‌های عبادی قالب‌های ارزشی اخلاق را بازتاب می‌دهند. این اساطیر طرح و پیرنگ کنش‌ها را مشخص می‌سازد و هنجارهای مطلوب را از ارزش‌های نامطلوب تفکیک می‌کند. اساطیر را باید در چهارچوب ادبیات اخلاقی یک جامعه مورد توجه قرار داد. آن‌ها همیشه ارزش‌هایی را توجیه و ارزش‌های مقابلشان را نفی می‌کنند: به اعتباری اساطیر ارزش‌ها را با روزگار ازلی و زمان آغازین مرتبط می‌سازند.» (ضمیران، ص ۴۱-۲)

«اسطوره به خودی خود ضامن خیر و اخلاق نیست. نقش و کارکرد آن کشف و نمودار ساختن الگوها و از این رهگذر، تدارک معنایی برای دنیا و وجود بشر است... تقلید از اعمال سوره مانند نیز وجهی مثبت دارد. آیین انسان را بر آن می‌دارد که حدود خویش را اعتلا بخشد و خود را هم طراز خدایان و قهرمانان اساطیر سازد...» (الیاده، ص ۱۴۹)

در میان اسطوره‌های یونانی، خدایانی منفعل در مقابل نفس نیز وجود دارند که مرتکب اعمال خلافی چون دزدی، قتل، خشم، خیانت و... می‌شوند، در حالی که فردوسی بر پایهٔ بینش توحیدی خود، اولاً بین اسطوره‌های روشن و دارای فرآیزدی و اسطوره‌های ظلمانی- مرزبندی می‌کند، ثانیاً هیچ‌گاه قهرمانان حوزهٔ ظلمانی، از قبیل: ضحاک، گرسیوز، افراسیاب و... را بر اریکهٔ جاودانگی نمی‌نشانند، بلکه در بستر حوادث و رویارویی با رویدادهای سرنوشت آنان را همچون قدرتی پوشالی سرنگون و منهدم می‌نماید و به استناد آیهٔ قرآن: «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ الْبُنَّانِ فِيمَكُّتُ فِي الْأَرْضِ...» (رعد / ۱۷) مهر جاودانگی بر پیشانی قهرمانان درخشان و مثبتی چون فریدون، سیاوش، گیو، پشتون، کیخسرو و... می‌نهد.

۲- دومین ناهمسانی، ریشه در یکتانگری فردوسی و تعدد خدایان در اساطیر یونانی

است. "البته این تعدد خدایان در اساطیر را باید در آیین چند خدایی اقوام ابتدایی جستجو کرد که برای هر پدیده طبیعی، موجودی فوق بشری و سزاوار پرستش در نظر می‌گرفتند و آن را بر حسب نر یا ماده بودن رب النوع یا ربه النوع می‌نامیدند." (مشکور، ص ۱۳)

اعتقاد به خدای واحد بر مبنای دین ابراهیمی فردوسی در سراسر شاهنامه موج می‌زند و همین اندیشه زیر بنای وحدت‌نگری فردوسی را در همسویه کردن اساطیر مینوی. و محور کردن اساطیر اهریمنی استحکام بخشیده است و قطعاً از علل ماندگاری شاهنامه بر تارک اساطیر جهان می‌باشد.

نظرگاه شرک‌آمیز چند خدایی در اساطیر یونان، واکنش منفی مسیحیت و خردگرایان را در اواخر دوره رنسانس نسبت به خود برانگیخت و یکی از دلایل مخالفت خردگرایان با اسطوره‌های یونانی، ضد اخلاقی بودن آنها بود. در این اسطوره‌ها - چنانچه گفته شد - سخن از خدایانی است که رفتاری مستبدانه و بوالهوسانه دارند و خشم و کینه توزی خود را آشکار می‌نمایند و مرتکب اعمالی خلاف معیارهای انسانی می‌شوند؛ در حالی که خدای حقیقی نمی‌تواند بیدادگر، حسود، کینه توز و... باشد. (الیاده، ص ۱۵۲)

فردوسی، به عنوان یک شاعر حماسه سرا، با قدرت شگفت‌انگیزی ضمن بهره برداری‌های متعالی و سودمند از اساطیر، پیوند اسطوره را با دو عنصر دین و خردگرایی به زیبایی حفظ می‌کند و بر اساس بنیاد توحیدی آیین و مذهب خود، بینش اساطیری خود را از تفکر اساطیری یونان - که مبتنی بر چند خدایی است - متمایز می‌نماید:

ترا دانش و دین رهاند درست	ره رستگاری بی‌بایدت جست
اگر دل نخواهی که باشد نژند	نخواهی که دائم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی.
منم بنده اهل بیت نبی	بستاینده خاک پای وصی

ابا دیگران مرمراکار نیست
جزین مرمرا راه گفتار نیست
وی در سراسر شاهنامه گرایش‌های متعالی خود را به آرمان‌های انسانی و اخلاقی به
تصویر می‌کشد و حتی در قسمت‌های اساطیری با وجود علم و آگاهی به فراطبیعی بودن
قهرمان اسطوره‌ای از پرداختن به این موضوع غافل نمی‌شود. فردوسی مصرّ است که
مخاطب خود را قلباً با قهرمانان اسطوره هم‌نوا کند و به آنان کمک کند که با اساطیر، در
اوج ذرّوة کمال دست یابند؛ چنانچه می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود
به دادو دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

توضیحات:

۱ - علاوه بر این آیه، در آیات زیر نیز این مضمون وجود دارد: انفال / ۳۱، نحل /
۲۴، مومنون / ۸۳، فرقان / ۵، نمل / ۶۸، احقاف / ۱۷، قلم / ۱۵، مطفین / ۱۳.

منابع و مآخذ:

- قرآن. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. بی‌جا: مؤسسه قرآن و عترت، ۱۳۷۲.
الیاده، میرجا. چشم اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۶۲.
بهار، مهرداد. پژوهش در اساطیر ایران. تهران: توس، ۱۳۶۲.
پارسا، حمید. نماد و اسطوره. بی‌جا: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۳.
داونامونا، میکل. درد جاودانگی. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
راشد محصل، محمد رضا. «فرّ و فرّه در شاهنامه». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد
(شماره ۲۲، سال ۱۳۶۸)
- ضیمران، محمد. گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: هرمس، ۱۳۷۹.

- فردوسی: شاهنامه. تصحیح زول مول. تهران: انتشارات عطار، ۱۳۷۴.
- کوازی، میر جلال الدین. رویا، حماسه و اسطوره. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- مشکور، محمد جواد. خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ. تهران: انتشارات شرق، ۱۳۷۷، ج ۶.
- مورنو، آنتونیو یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- هادی، سهراب. شناخت اسطوره های ملل. تهران: نشر تندیس، ۱۳۷۷.